**اصول: اوامر، جلسه ۴۵: سه‌شنبه ۲۹/۸/۱۴۰۳**

**استاد سید محمدجواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد کلمۀ کراهت و کراهیة و یکره و مکروه صحبت می‌کردیم. عرض شد که اصل یکره در لغت به معنای مبغوضیت است. این مبغوضیت اگر در مقام زجر از یک شیءای به کار برود و هیچ قرینه‌ای در کنارش نباشد ظهور در کراهت اصطلاحی پیدا می‌کند به دلیل اینکه زجر از عمل محرم با عنوان جامع صحیح نیست، یعنی زجر تحریمی. و اینکه با عنوان جامع تعبیر شده بدون قرینه‌ای بر تحریم نشانگر این هست که حکم این مورد این فعل کراهت اصطلاحی است. عرض کردیم البته در جایی که در مقام بیان اصل زجر نیست، اصل زجر مفروغ عنه هست در مقام بیان علت زجر هست. یا منهی، شخصی که نهی شده است یا در مقام بیان منهی عنه هست، به هر حال فروع نهی هست در اینجا ظهور در کراهت اصطلاحی ندارد، این همان نهی‌ای که در جای خودش مسلم هست را می‌خواهد منهی عنه‌اش را، منهی‌اش را، علت نهی‌اش را بیان کند. این چکیدۀ عرض جلسۀ قبل ما بود.

مرحوم کلینی در کافی بابی را عنوان کرده، «بَابٌ فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ بِمَنْ يُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضَى وَ كَرَاهِيَةِ الْقَوْلِ فِيهِمْ بِالنُّبُوَّةِ‌»، کافی، جلد ۱، صفحۀ ۲۶۸.

مرحوم علامۀ مجلسی در مرآة العقول در ذیل این باب فرموده:

«أقول: المراد بالكراهية هنا الحرمة بل هو موجب الكفر قطعا.»

در ذیل این باب مرحوم کلینی روایاتی را آورده واضح است که تعبیر نبی را در مورد ائمه به کار بردن صحیح نیست و بعضی‌هایش هم تعبیرات سنگین خیلی چیزی دارد.

در روایت حسین بن ابی العلاء هست:

«إِنَّمَا الْوُقُوفُ عَلَيْنَا فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ»

وقوف علینا یعنی اینکه در آستانۀ در خانۀ ما بایستید و جای دیگر نروید، در حلال و حرام هست، یعنی ما هستیم که مرجع حلال و حرام هستیم.

«فَأَمَّا النُّبُوَّةُ فَلَا‌»

آنجا دیگر نه.

این یک روایت.

یا «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَداً وَ خَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَداً»

یک روایتی هست این را کامل می‌خواهم بخوانم روایت جالبی هم هست یک توضیحی هم در موردش عرض کنم:

«عَنْ سَدِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ قَوْماً يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ آلِهَةٌ- يَتْلُونَ بِذَلِكَ عَلَيْنَا قُرْآناً- وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمٰاءِ إِلٰهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ»

«فِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ» جملۀ مستأنفه اینها خواندند. گفتند خدا کسی است که در آسمان اله هست ولی زمین یک اله دیگر دارد به خدا ربطی ندارد. «وَ فِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ» را اینجوری معنا کردند که آن الهی که در زمین هست ائمه هستند.

«فَقَالَ يَا سَدِيرُ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ بَشَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ شَعْرِي مِنْ هَؤُلَاءِ بِرَاءٌ وَ بَرِئَ اللَّهُ مِنْهُمْ مَا هَؤُلَاءِ عَلَى دِينِي وَ لَا عَلَى دِينِ آبَائِي وَ اللَّهِ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَ هُوَ سَاخِطٌ عَلَيْهِمْ»

این یک مرحله. کسانی که قائل به اله بودن ائمه هستند.

«قَالَ قُلْتُ وَ عِنْدَنَا قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ رُسُلٌ يَقْرَءُونَ عَلَيْنَا بِذَلِكَ قُرْآناً- يٰا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبٰاتِ وَ اعْمَلُوا صٰالِحاً إِنِّي بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»

حالا این چه ربطی دارد که ائمه رسل هستند نمی‌دانم یعنی چی این از کجایش رسل بودن ائمه در می‌آید خدا داناست.

«فَقَالَ يَا سَدِيرُ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ شَعْرِي وَ بَشَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي مِنْ هَؤُلَاءِ بِرَاءٌ وَ بَرِئَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ رَسُولُهُ مَا هَؤُلَاءِ عَلَى دِينِي وَ لَا عَلَى دِينِ آبَائِي وَ اللَّهِ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ- يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَ هُوَ سَاخِطٌ عَلَيْهِمْ قَالَ قُلْتُ فَمَا أَنْتُمْ»

حالا که قرار است نه خدا باشید نه پیغمبر باشید شأنتان چی است؟

حضرت شروع می‌کنند شأن ائمه را بیان کردند، روایت خیلی جالبی است.

«قَالَ نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ»

اولا خزینۀ علم الهی ما هستیم. یعنی اگر می‌خواهید علم خدا را یاد بگیرید باید پیش ما بیایید.

«نَحْنُ تَرَاجِمَةُ أَمْرِ اللَّهِ»

ما مترجمین امر خدا هستیم، یعنی اگر می‌خواهید معنای امر خدا را بفهمید باید سراغ ما بیایید. اگر می‌خواهید معنای قرآن را بفهمید که اوامر الهی در قرآن هست به ما باید مراجعه کنید.

«نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ»

معصوم هم هستیم.

«أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِطَاعَتِنَا»

واجب الاطاعة هم هستیم.

«وَ نَهَى عَنْ مَعْصِيَتِنَا نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَ فَوْقَ الْأَرْضِ»

خیلی روایت جالبی هست در خلاصه کردن مفهوم امامت در حدود دو خط.

یک روایت دیگر هم در این باب هست:

«الْأَئِمَّةُ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَّا أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَ لَا يَحِلُّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَا يَحِلُّ لِلنَّبِيِّ ص فَأَمَّا مَا خَلَا ذَلِكَ فَهُمْ فِيهِ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم»

مرحوم علامۀ مجلسی یک توضیحی در مورد این روایت دادند که دیروز صحبت خصائص النبی بود این را هم عرض کنم. مرحوم مجلسی می‌فرماید:

«و يدل على أنه لا يحل للأئمة عليهم السلام ما يخص حلها بالرسول صلى الله عليه و آله و سلم من الزائد على الأربع، و الموهوبة و أشباههما»

در مورد بعضی از زن‌ها هست که در مورد پیغمبر حلال هست و اختصاصی پیغمبر هست، زائد بر چهار زن:

«امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَها خالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنينَ»

و احیانا ممکن است موارد دیگری هم باشد.

بعد ایشان می‌گوید که این عبارت ازش استفاده می‌شود: «و اشتراك سائر الخصائص بينه و بينهم صلوات الله عليهم، إلا أن يحمل ذكر النساء على المثال.»

ما یحل النساء یعنی آن خصائص النبوة را که کنار بگذارید در سائر آن چیزهایی که، یعنی مواردی که دلیل خاص داریم که اختصاص به پیغمبر دارد آنها هیچی از سائر موارد بین ائمه و پیغمبر صلوات الله علیه اشتراک وجود دارد.

**شاگرد:** خلاف ظاهر نیست؟

**استاد:** نه، اصلا خلاف ظاهر نیست این معنایی که مرحوم مجلسی می‌خواهد بکند. چون روشن‌ترین خصیصۀ پیغمبر بحث زن هست که به خصوص بحث موهوبه، بحث موهوبه صریحا در قرآن ذکر شده، حالا در مورد ۹ زن در قرآن نیست، ولی بحث موهوبه اینکه اختصاص به پیغمبر دارد «خالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنينَ» صریح آیۀ قرآن است دیگر.

به هر حال این: «بَابٌ فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ بِمَنْ يُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضَى وَ كَرَاهِيَةِ الْقَوْلِ فِيهِمْ بِالنُّبُوَّةِ‌»

مراد از کراهیة اینجا حرمت هست. اینجا آیا با این عرضی که ما داشتیم منافات دارد که، این در مقام زجر است دیگر، می‌خواهد بگوید که نباید «الْقَوْلِ فِيهِمْ بِالنُّبُوَّةِ‌» ذکر بشود.

پاسخ مطلب این است که اینجا در بعضی موارد لازمۀ بغض حرمت است، کما اینکه در بحث ینبغی هم این مطلب را عرض کردم. بعضی وقت‌ها لازمۀ رجحان وجوب است، جاهایی که آن عبارت منصور بن حازم را می‌خواندم عرض کردم منصور بن حازم می‌گوید کسی که خدا را می‌شناسد ینبغی له ان یعلم که این خدا سخطی دارد، و غضبی دارد و ینبغی که برود دنبال پیدا کردن این سخط و غضب الهی.

علتی که انسان ینبغی اینکه دنبال سخط و غضب الهی برود به خاطر معذر نیست، معذور نیست. چون معذور نیست باید برود دنبال اینکه این را پیدا کند. واجب است آن چیزی که انسان معذور نیست باید برود دنبالش که آن را پیدا کند و بهش عمل کند. این هم اگر ائمه نبی هستند، چرا مکروه باشد انسان بهش نبی بگوید، خب نبی است دیگر. اینکه ائمه را نمی‌شود در موردشان نبی گفت چون اینها نبی نیستند، وقتی نبی نیستند خب دروغ می‌گوییم، دارید دروغ می‌گویید. این دروغ بستن به ائمه هست، نکته‌ای که این کراهت را می‌آورد چون مصداق دروغ است، آن هم اینجور دروغ بزرگی که موجب کفر می‌شود. یعنی در واقع یک قرینۀ محفوف به کلام وجود دارد در اینکه بین مبغوضیت شیء و حرمتش ملازمه است. اگر راست است که مبغوض نیست، اگر دروغ است باید حرام باشد. این است که این کراهت ازش این مطلب استفاده می‌شود.

مرحوم شیخ کلینی باب‌های مختلفی در مورد کراهت باب کراهیة فلان، باب کراهیة فلان، آورده. این باب‌ها به نظر می‌رسد که اعم است یعنی موارد استعمالش را که آدم مراجعه می‌کند اعم می‌فهمد. بعضی‌هایش ازش ظاهرا حرمت استفاده می‌شود مثل باب کراهیة التوقیت. برای ظهور امام عصر علیه السلام وقت تعیین کردن کراهیة التوقیت هست، مرحوم مجلسی می‌گوید کأنّ المراد بالکراهیة الحرمة ان کان من غیر علم. البته این تعبیر ان کان من غیر علم را که تعبیر می‌کند به جهت اینکه می‌خواهد بگوید این حرمت منجزه و الا اگر با. ان کان من غیر علم، ان کان من غیر علمٍ! حالا به هر حال آن. مراد از اینکه توقیت صاحب حضرت ولی عصر و ظهور حضرت ولی عصر مکروه است یعنی حرام است.

«بَابُ كَرَاهِيَةِ التَّوْقِيتِ‌»، کافی، جلد ۱، صفحۀ ۳۶۸.

همچنین یک باب دارد باب کراهیة صوم فی السفر.

«بَابُ كَرَاهِيَةِ الصَّوْمِ فِي السَّفَرِ‌» کافی، جلد ۴، صفحۀ ۱۲۶/۱.

ایشان می‌گوید: «المراد بالكراهية: الحرمة، أو ما يشملها كما هو مصطلح القدماء فإنه لا خلاف بين الأصحاب في عدم مشروعية صوم شهر رمضان في السفر.»

این مصطلح قدما نیست کراهیت به معنای حرمت، أو ما يشملها. کراهیت در اصطلاح قدما به همان معنای لغوی است، اصطلاح خاصی ندارد ولی ویژگی‌هایی وجود دارد که آن ویژگی‌ها منشأ می‌شود گاهی اوقات کراهیت را در حرمت به کار ببریم. عرض کردم نکاتی که ما داریم می‌گوییم احیانا کراهیت در حرمت به کار می‌رود آن نکاتی هست که، یعنی از باب تعدد دال و مدلول هست که از کراهیت حرمت اراده می‌شود.

یک جای دیگر «بَابُ كَرَاهیةِ أَنْ يُؤْخَذَ مِنْ تُرَابِ الْبَيْتِ وَ حَصَاهُ»، کافی، جلد ۴، صفحۀ ۲۲۹.

اختلاف نسخه هست کراهة یا کراهیة، در شرح ملا محمد هادی مازندرانی، پسر ملا صالح مازندرانی که با شرح ملاصالح چاپ شده، جلد ۴، صفحۀ ۴۱۹، می‌گوید:

«أراد بالكراهية الحرمة.»

ولی در همین شرح ملا هادی مازندرانی در ذیل عبارت کافی، جلد ۳، صفحۀ ۵۱۰ تعبیر کرده که:

«باب كراهية ردّ السائل‌

المراد بالكراهية بالمعنى المصطلح؛ لعدم دليل قاطع على وجوب إعطاء السائل.»

مراد از موارد از باب کراهیة کافی را آدم مراجعه کند تقریبا روشن است که هر دو جورش استعمال درش دارد، اینها دیگر یک معنای جامعی هست که ایشان کراهیت را به کار می‌برد. اینکه مراد از کراهیت حرمت هست یا کراهیت به معنای اصطلاحی هست آن دیگر از خصوصیات مقام باید استفاده بشود. ۱۵ مورد نمی‌دانم دقیقا چند مورد هست کم نیست مواردی که باب کراهیة در کافی به کار رفته و چیزهایش مختلف است. مراجعه کنید روشن است که کراهیت را به معنای اعم به کار برده.

یک نکته‌ای که اینجا در مورد کراهیت هست یکی از قرائنی که گاهی اوقات به آن قرینه ما کراهت را، یک مورد دیگری آن را الآن عرض می‌کنم.

یک نکته‌ای هم عرض کنم، کلمۀ کراهت، مکروه گاهی اوقات در مورد افعال به کار می‌رود، گاهی اوقات در مورد اعیان و اشیاء به کار رفته.

یک روایتی هست سؤال شده: «مَا يُكْرَهُ مِنَ الطَّيْرِ فَقَالَ مَا صَفَّ عَلَى رَأْسِكَ.»

پرنده‌ای که بالای سرت صاف وایستد، یعنی بال نزند، به تعبیر روایت دیگر ما کان صفیفه اکثر من دفیفه. صف یعنی بال نزند صاف بایستد، دفیف یعنی تکان بخورد بال بزند.

اینجا مکروه خود طیر است، طیر مکروه تلقی شده. اینجا مکروه به معنای حرام است. ما یکره من الطیر چون ما می‌دانیم بعضی از پرنده‌ها حلال گوشت‌اند، بعضی پرنده‌ها حرام‌گوشت، سؤال از این نیست که در مقام بیان مکروه است، نه در مقام بیان زجر است. این از مثال‌هایی هست که متعلق کراهت را دارد بیان می‌کند نه خود کراهت، که اینجا همچنان که مرحوم علامه مجلسی در مرآة العقول، جلد ۱۷، صفحۀ ۹۶ فرمودند المراد بالکراهیة الحرمة.

عرض کردم کراهیت اگر همینجوری به کار برود، یکره، در مقام زجر به کار برود بدون قرینۀ دال بر حرمت ظهور در کراهت اصطلاحی دارد.

ولی گاهی اوقات کراهیت ظهور در کراهت اصطلاحی ندارد به قرینۀ تقابلش با لا بأس. که یک سری نمونه‌هایی‌اش را در جلسۀ قبل ذکر کردیم، کافی، جلد ۳، صفحۀ ۳۱۴، رقم ۱۰.

«إِنَّمَا يُكْرَهُ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ فِي الْفَرِيضَةِ فَأَمَّا النَّافِلَةُ فَلَا بَأْسَ.»

اینجا به قرینۀ لا بأس مراد از یکره حرام بودن هست. در جایی که کراهت در مقام بیان متعلق کراهت هست، منهی، منهی عنه، علت نهی اینها ظهور در کراهت اصطلاحی ندارد، بلکه گاه به قرینۀ لا بأس ظهور در حرمت پیدا می‌کند. اینجاهایی که ظهور در حرمت پیدا می‌کند این مثال‌هایش.

مورد دیگر هم که دیروز خواندم، کافی، جلد ۳، صفحۀ ۳۷۰، رقم ۱۱.

«إِنَّمَا يُكْرَهُ أَنْ يَنَامَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَمَّا النَّوْمُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَلَيْسَ بِهِ بَأْسٌ.»

کافی، جلد ۴، صفحۀ ۳۳۹، رقم ۴.

«سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْخَمِيصَةِ سَدَاهَا إِبْرِيسَمٌ وَ لَحْمَتُهَا مِنْ غَزْلٍ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ يُحْرَمَ فِيهَا إِنَّمَا يُكْرَهُ الْخَالِصُ مِنْهُ.»

کافی، جلد ۴، صفحۀ ۳۷۷، رقم ۹.

«عَنِ الْمُحْرِمِ يُقَبِّلُ أُمَّهُ قَالَ لَا بَأْسَ هَذِهِ قُبْلَةُ رَحْمَةٍ إِنَّمَا يُكْرَهُ قُبْلَةُ الشَّهْوَةِ.»

موارد دیگری را که قبلا خواندم فقط آدرس‌هایش را عرض بکنم:

کافی، جلد ۴، صفحۀ ۴۱۸، رقم ۱؛‌و صفحۀ ۴۱۹، رقم ۳؛ ج۵/ ۱۱۶/۴ و ص۲۶۴/۸.

فقیه، جلد ۱، صفحۀ ۲۶۲.

علل الشرایع، صفحۀ ۳۴۵، رقم ۱.

حالا یک سری نمونه‌های دیگرش را هم اینجا یادداشت کردم بخوانم مناسب هست.

«لَا بَأْسَ بِأَنْ يَدَّهِنَ الرَّجُلُ قَبْلَ أَنْ يَغْتَسِلَ لِلْإِحْرَامِ أَوْ بَعْدَهُ»

یک چیزی در جای خودش، دُهن جزء محرمات احرام مطرح است، روغن‌مالی. صحبت سر این هست که این روغن‌مالی آیا بعد از احرام روغن‌مالی حرام است، روغن‌مالی بعد از احرام حرام است. قبل از احرام چه شکلی است؟ قبل از غسل، بعد از غسل، این حرام هست یا حرام نیست؟

روایت می‌گوید: «لَا بَأْسَ بِأَنْ يَدَّهِنَ الرَّجُلُ قَبْلَ أَنْ يَغْتَسِلَ لِلْإِحْرَامِ أَوْ بَعْدَهُ وَ كَانَ يَكْرَهُ الدُّهْنَ الْخَاثِرَ الَّذِي يَبْقَى.» کافی، جلد ۴، صفحۀ ۳۳۰.

ظاهرا مراد حرمت است. دهن خاثر یعنی روغن غلیظ. خاثر نمی‌دانم ترجمۀ فارسی‌اش چی است.

«سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَحْتَكِرُ الطَّعَامَ وَ يَتَرَبَّصُ بِهِ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ فَقَالَ إِنْ كَانَ الطَّعَامُ كَثِيراً يَسَعُ النَّاسَ فَلَا بَأْسَ بِهِ وَ إِنْ كَانَ الطَّعَامُ قَلِيلًا لَا يَسَعُ النَّاسَ فَإِنَّهُ يُكْرَهُ أَنْ يَحْتَكِرَ الطَّعَامَ وَ يَتْرُكَ النَّاسَ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ.» کافی، جلد ۵، صفحۀ‌۱۶۵؛ تهذیب، جلد ۷، صفحۀ ۱۶۰.

«تُكْرَهُ شَهَادَةُ الْأَجِيرِ لِصَاحِبِهِ وَ لَا بَأْسَ بِشَهَادَتِهِ لِغَيْرِهِ وَ لَا بَأْسَ بِهِ لَهُ بَعْدَ مُفَارَقَتِهِ.» تهذیب، جلد ۶، صفحۀ ۲۵۸، رقم ۶۷۶.

این تعبیر «تُكْرَهُ شَهَادَةُ الْأَجِيرِ لِصَاحِبِهِ» برای بحث مشتق چیز جالبی است. می‌گوید که شهادت اجیر برای صاحبش تکره، تکره اینجا به قرینۀ لا بأس یعنی لا یجوز، معتبر نیست. حالا این را هم عرض بکنم عدم جواز هم گاهی اوقات عدم جواز تکلیفی هست گاهی اوقات عدم جواز وضعی هست، به اعتبار مورد که چه چیزی در آن مورد برای افراد مهم است. در مورد شهادت آن چیزی که مطلوب هست این است که شهادت اثر دارد یا اثر ندارد. اگر گفتیم این شهادت مکروه است یعنی بی‌اثر است، غیر معتبر است. «تُكْرَهُ شَهَادَةُ الْأَجِيرِ لِصَاحِبِهِ» دو نفری که بر اجیری که، اجیر کسی شده این شهادتش برای صاحب مال این تکره، یعنی اعتبار ندارد.

«وَ لَا بَأْسَ بِشَهَادَتِهِ لِغَيْرِهِ»

اجیرها نوعا خیلی وقت‌ها بنده بودند یا از طبقه‌های پایین اجتماع بودند که خادم بودند، گاهگاهی توهم می‌شده که اینجور افراد اصلا ذاتا شهادت دادن‌هایشان جائز نباشد. می‌گوید نه اینی که هست به خاطر اینکه آن صاحبش یعنی موجرش یجر نفعا است، کسی هست که شهادت به سودش هست و الا شهادت اجیر برای غیر صاحبش امثال اینها اشکال ندارد، همچنین بعد از اینکه از آن جدا شد. دیگر از اجیر بودن، این از صاحب بودن افتاد، و این هم از اجیر او بودن افتاد. این بحث مشتقی که، شاید ظاهرش این است که. البته این دلیل بر این نیست که مشتق چه ظهوری دارد. چون بالأخره اگر مشتق ظهور هم داشته باشد در من تلبس احیانا در مورد من قضی هم اطلاق می‌شود و همین کافی هست برای اینکه اینجا لا بأس به له، له یعنی لصاحب، صاحب به کار برده، بعد مفارقته هم اطلاق اجیر و اطلاق صاحب کرده، این دلیل بر این نیست که این اطلاق اطلاق حقیقی هست، می‌تواند اطلاق اطلاق مجازی باشد.

یک عبارت دیگر: «سُئِلَ عَنِ السَّيْفِ الْمُحَلَّى ... قَالَ إِنَّهُ يُكْرَهُ أَنْ يَبِيعَهُ بِنَسِيئَةٍ»

بحث سر این هست که شمشیری هست که مطلّا هست، اینها می‌گوید نسیه‌ای این را،

«إِنَّهُ يُكْرَهُ أَنْ يَبِيعَهُ بِنَسِيئَةٍ وَ قَالَ إِذَا كَانَ الثَّمَنُ أَكْثَرَ مِنَ الْفِضَّةِ فَلَا بَأْسَ.» کافی، جلد ۵، صفحۀ ۲۵۰، رقم ۲۵.

می‌گوید آن فضه‌ای که درش هست، صحبت سر این هست که یک شمشیر محلّی هست، حالا مراد چی است آن بماند، فلا بأس. در مقابل لا بأس به کار رفته.

کافی، جلد ۶، صفحۀ ۳۸۵، رقم ۴ هم عبارت جالبی است. می‌گوید امام صادق علیه السلام از بعضی از ظرف‌های صُفر، صفر ظاهرا به نظرم روی است، روحی هست. فلز است، فلز صُفر. در ذهنم هست صفر به معنای روی است، ظرف رویی هست، الإناء من الصفر.

«فَقَالَ رَجُلٌ إِنَّ عَبَّادَ بْنَ كَثِيرٍ يَكْرَهُ الشُّرْبَ فِي الصُّفْرِ»

عباد بن کثیر از صوفی‌های معروف هست به عنوان زاهد، زاهدهای ریایی. زاهد ریایی را سرخ‌رو ز می دیدم گفتمش مبارک باد ارمنی مسلمانی. اینها بازیگرهای خاصی هستند. در بعضی از اینها عباد است کی است، امام علیه السلام بهش حالی می‌کند که اینها همه‌اش بازی است. «يَكْرَهُ الشُّرْبَ فِي الصُّفْرِ» این هم از باب همین بازی‌هایی هست که اینها در آوردند.

**شاگرد:** مس است

**شاگرد:** گرانقیمت بوده چی بوده؟

**استاد:** نمی‌دانم.

«فَقَالَ لَا بَأْسَ وَ قَالَ ع لِلرَّجُلِ أَلَّا سَأَلْتَهُ أَ ذَهَبٌ هُوَ أَمْ فِضَّةٌ.»

این ذیلش «أَ ذَهَبٌ هُوَ أَمْ فِضَّةٌ» پیداست که آن یکره که عباد بن کثیر هست مراد حرمت است. چون آب خوردن در چیز ذهب و فضه حرام است، در إناء کاسۀ ذهب و فضه آب خوردن. امام علیه السلام می‌گوید آن که می‌گوییم ذهب طلا است نقره است، آن چیزی که در ادلۀ شرعی محرم قرار داده ذهب و فضه است، کأنّ می‌خواسته حتما با دست آب بخورد، یا ظرف چوبی، اینها هم بوده، گاهی اوقات با ظرف‌های چوبی. که اتفاقا ظرف‌های چوبی خیلی وقت‌ها هم کثیف بوده، درست پاک نمی‌شده و پاک کردنش خیلی سخت بوده، این است که در یک روایتی هست می‌گوید انظف آنیتکم الاکف. در این ظرف‌هایی که شما دارید چیز می‌کنید انظف آنیتکم، این دست شما، یعنی نه اینکه تمیزترین إناء دست است، نه ظرف‌هایی که شما درش می‌خورید همه‌اش کثیف است و اینها، با اینها نخورید با دست بخورید که بهتر از این است که.

یک روایتی هست در مورد اینکه شستن دست قبل از غذا مستحب است، می‌گوید دستم را قبل از غذا شستم یک دانه دستمال آورد برای اینکه خشک کنم، حضرت گفت به خاطر این دستمال من دستم را شستم، این دستمال خیلی کثیف است اینها خیال می‌کنید که ازش شاید استفاده می‌شود اینکه خشک کردن دست چیز هست به خاطر اینکه کثیف بوده، و الا اگر یک دستمال تمیزی باشد که مشکلی از جهت، یک نوع قضیۀ خارجیه است که می‌گوید دست را بشویید و خشک هم نکنید، چون آن حوله‌ها و پارچه‌هایی که برای خشک کردن استفاده می‌کردند اینقدر تمیز نبوده. بعد از غذا شاید مناسب باشد انسان خشک کند ولو آن مقدار کمی هم که باشد آن مسئله‌ای نیست. ولی چون همان مقدار کمی که این دستمال‌ها کثیف هست آن مقدارها را هم آدم مقید باشد. اینکه شاید با یک دستمالی که کاملا تمیز باشد قبل از غذا انسان دست خودش را خشک کند مشکلی نداشته باشد.

**شاگرد:** بعضی از روایت‌ها هم می‌گوید این دستمال‌ها محل جن هست آن شاید آلودگی

**استاد:** محل جن و اینها به اعتبار آلودگی‌ها هست. می‌گوید شیاطین در بحث کثافت‌ها و امثال اینها در بعضی چیزها هست جاهایی که مثلا شلوغ هست، خانه‌ای که درش خاکستر هست، خانه‌ای که درش کناسه هست می‌گوید اینها محل جمع شیاطین هست. به تعبیر امروزی‌ها انرژی منفی می‌دهد. و این است که می‌گوید برای می‌خواهید اینکه چیز نشود کثافت‌ها را از خانه بیرون ببرید در خانه نباشد که خود همین‌ها نسبت به جذب اجنه و جذب نیروهای شیاطین و نیروهای غیر الهی مؤثر است.

یک بحث دیگر در مورد یکره هست، بعضی روایات هست اینها را من فردا می‌خوانم. به نظر می‌رسد در بعضی موارد یکره ولو در کنار لا بأس قرار بگیرد ظهورش در حرمت هست به قرینۀ مقابله، ولی در بعضی استعمالات آدم احساس می‌کند ولو در کنار لا بأس قرار گرفته هنوز ظهور در کراهت اصطلاحی دارد. یک سری مواردی هست این را ان شاء الله در جلسۀ بعد عرض خواهم کرد و بحث را جمع می‌کنیم.

جلسۀ بعد ان شاء الله در مورد یصلح و لا یصلح صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد